

بازتاب هویت ایرانی در آثار هنری و موارث فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر *

چکیده:

دستاوردهای فراوان از آثار و تحقیقات خاورشناسان در زمینه های گوناگون علمی، فرهنگی، ادبی و هنری در ارتباط با ایران، گویای این واقعیت است که کشور ایران از گذشته های دور تا سده های اخیر همواره مهد فرهنگ و تمدن و یکی از چند تمدن محدود جهان باستان بوده است. به بیان هرتسفلد (Herzfeld): «ایران مرکز تمدن ما قبل تاریخ بوده» و به شهادت باستان شناسان و محققانی که در این منطقه کاوش کرده اند، ایران در دوره های قدیم و پیش از دوره هخامنشیان، آغاز به کار آفرینش هنری و صنعتی کرده است.

در حال حاضر که هویت های ملی خود به خود و ناخواسته در حال تضعیف هستند و همه کشورهای به اجبار به سوی سیاست گذاری جهانی سازی قدرتهای بزرگ جهان گام برمی دارند، حفظ هویت بسیار الزامی است.

از آنجا که مهمترین مؤلفه های هویتی ما را بستگی جغرافیایی، نژادی، قومی، فرهنگی و زبانی و دینی، ادبی و هنری تشکیل می دهد، باید هرچه بیشتر در پاسداری

* - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی
واحد جیرفت

از آنها کوشید، بویژه زبان که نقش آن از میان سایر عوامل سازنده هویت ملی بیشتر است، زیرا انتقال فرهنگ هر ملت به وسیله زبان آن ملت صورت می پذیرد. زبان و ادبیات یک جامعه پایه تفکر و آینه تاریخ آن جامعه است. هنر پویا و مستمر ایرانی در طول تاریخ در ابعاد و زمینه های گوناگون نیز همواره برای ما حیات بخش و غرورآفرین بوده است، بنابراین، باید جلوه های گوناگون آن را نیز به عنوان مؤلفه های هویتی پاسداری کنیم، زیرا هنرمندان گذشته ما هم هیچ گاه میراث ملی خود را فراموش نکردند و با جان و دل درصدد ارتقای آن بودند.

آری، جلوه های هویت هنری ما به حدی زیاد و گسترده است که اگر امروزه قدری به خود آیم و به ریشه های اصیل خود باز گردیم و در جستجوی خویشتن خویش باشیم، مسلماً می توانیم در آینده ای نه چندان دور، هویت اصیل و بومی خود را غرورآفرینانه بازیابیم.

واژه های کلیدی

هویت، ایرانی بودن، هنر، بازگشت به خویش

مقدمه

ایران به عنوان چهار راه ارتباطی مدنیت های بزرگ جهان، از هند و چین گرفته تا بین النهرین و مصر و یونان همیشه و همواره مورد توجه خاورشناسان و محققان جهانی - صرف نظر از برخی مطامع و سودجویی های سلطه داران کشورهای غربی، بویژه امریکا - بوده و هست. دستاوردهای تحقیقاتی و آثار خاورشناسان در زمینه های گوناگون علمی، ادبی، هنری و فرهنگی در ارتباط با ایران، از حجم درخور توجهی برخوردار است که استناد بدانها خود گویای این واقعیت است که کشور کهنسال ایران از دیرینه زمانها تا سده های اخیر همواره مهد فرهنگ و تمدن و یکی از چند تمدن محدود جهان باستان بوده است، اما فعلاً بحث بر سر این است که در عصر کنونی که

سخن از شیوه ارتباطات مدنی و فرهنگی است، چه باید بکنیم که از یک سو هویت فردی و گروهی خود را از دست ندهیم و از سوی دیگر، سهم ارزشمند فرهنگ ملی خود را در تمدن جهانی به فراموشی نسپاریم «و جا دارد که بگوییم پس از ارائه نظریات کسانی مانند «هانتینگتون» و «فوکویاما»، چه باید بکنیم؟ آیا به حقیقت کار جهان و جهانیان بدان سان به پایان رسیده است که دیگر هیچ قوم و ملتی در عالم وجود ندارد و یا در آینده نزدیک وجود نخواهد داشت که از خود هنری و اثری در هیچ زمینه‌ای باقی بگذارد؟ و همه مردم روی زمین ناگزیر می‌خواهند از الگوی فی‌المثل برتری که جهان غرب و شاخصه مهم آن امریکاست، پیروی کنند و یا هنوز می‌توانیم امیدوار باشیم که اینجا و آنجا، ملت‌هایی وجود دارند که ریشه در تاریخ دوانیده اند و با حضور چندین هزار ساله خویش در عرصه آفرینش‌ها و ابداعات فرهنگی و مدنی جهانی، سهمی بزرگ برعهده خویش گرفته‌اند و می‌توانند مشارکت فعال خود را از این به بعد در عرصه تحولات و تغییرات مدنی به ثبوت رسانند؟» (شعبانی، ۱۳۸۳: ۴۲)

آری، ایران کشوری است که هم سهم عظیمی در آفرینش‌های فرهنگی، علمی، ادبی و هنری جهان دارد و هم از مؤلفه‌های ارزشمند و والای هویتی برخوردار است. امروزه هیچ ملتی نیست که شکل‌گیری تمدن جهان را تنها مدیون تلاشها و کوشش افراد خود بداند. البته، همگان می‌دانند که سهم همه ملل جهان در فراهم آوردن این گنجینه عظیم تمدن امروزی یکسان نیست. هر ملتی و قومی را صفات، ویژگی‌های نژادی و روحی خاصی است و افزون بر آن، شرایط اقلیمی و محیط پرورش فرهنگسازان آن ملت نیز در مسیر رشد صفات و مشخصات روحی تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد.

از طرفی، ملتی که در اثر جهان‌گشایی و تسخیر ممالک مجاور و یا در اثر واقع شدن در سر راه گذر اقوام مختلف و تازه نفس، گاه به گاه با افکار و عقاید و هنر ملل مختلف مواجه می‌شود، در معیارهای خوب و بد و زشت و زیبا و صحیح و سقیم

خود تجدید نظر می‌کند و در نتیجه، بتدریج سختگیری و تعصب آن قوم بر باد می‌رود. ایران از نظر جغرافیایی چنین وضعی داشته است... و در واقع، در آغاز تمدن و پیشرفت آن بیش از هر نقطه‌ای از جهان دخیل بوده است.

پرفسور «هرتسفلد» و «سراآرتور کیت» ایران را مرکز تمدن ما قبل تاریخ می‌دانند و در این باره چنین اظهار عقیده می‌کنند که: «در اینکه فلات سمت شرقی بین النهرین؛ یعنی ایران در آخرین مرحله عصر حجر؛ یعنی در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد دارای یک تمدن بسیار پیشرفته‌ای بوده، شکّی نیست.» (نیر نوری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲)

به شهادت محققین و باستان شناسانی که در این منطقه دنیا کاوشهای علمی نموده‌اند و نیز علمای جامعه شناسی، ایران در دوره‌های بسیار قدیم و خیلی پیش از دوران هخامنشی، آغاز به کار آفرینش هنری و صنعتی نموده است و در پرورش حیوانات و نباتات و اهلی کردن آنها اقدام کرده و مطالعات زیادی در زمینه‌های دین و دولت و علوم و فنون و ادبیات نموده که همه برای غنی کردن ارثیه نسل‌های آینده جهان مفید بوده است (همان، ۴).

اما پیش از اینکه به بازتاب و جنبه‌های گوناگون هنر ایرانی در عرصه فرهنگ و تمدن جهانی در ارتباط با هویت پرداخته شود، لازم است که مطالبی درباره هویت و شاخصه‌های آن در ایران بیان شود. به بیانی، هویت پذیرفتنی و مطلوب در جامعه ایران عبارت از آن است که هر فرد ایرانی در هر شرایط سنی، خانوادگی، اجتماعی، تحصیلی و شغلی در هر جای دنیا، به عنوان یک ایرانی شناخته شود، و آن پدیده‌ای است که عوامل بسیاری در آن دخالت دارد. برخی از این عوامل درون مرزی و بعضی برون مرزی است.

بسیاری بر این باورند که هویت مطلوب، همانی است که اکنون بر جامعه حاکم است. البته، نباید این مطلب را از نظر دور داشت که هیچ چیز در جهان ثابت نیست. هویت هم امری است که از تغییرات تبعیت می‌کند، بویژه در کشوری همانند کشور ما، که به سبب حملات و تهاجم اقوام بیگانه و روی کار آمدن نظامهای متعدد، هویت ملی

نیز در همه دوره ها دستخوش تغییراتی شده است. متأسفانه، در جامعه ما با روی کار آمدن حکومتها و نظامهای جدید، گاهی سعی شده با تمام توان و تلاش دستاوردها و تمامیت هویت موجود دوره پیشین خدشه دار گردد و همه مظاهر آن زیر سؤال رود، در حالی که هویت ملی مانند لباس و کفش نیست که بتوان به راحتی آن را عوض کرد، بلکه پایه های هویت ملی همواره باید استوار بماند و به نوعی افتخارآفرین باشد. در گذشته بر اثر ندانم کاری ها و افراط و تفریط های ناسنجیده و گاه خود باختگی ها، در هویت ملی ما خدشه هایی وارد شده، و اجازه داده نشده اصالت خویش را هم به خود و هم به جهانیان معرفی کنیم. گاه از سنت ها فاصله گرفته و به مدرنیته روی آورده ایم و گاه چنان به سنت های قبلی و ناکارآمد پای بند گشته ایم که به تحجر و کوته بینی متهم شده ایم. بنابراین، چه بسا اگر راه متعادلی را در پیش بگیریم، بتوانیم هویت اصلی و واقعی خویش را آشکار سازیم. البته، علل سست شدن پایه های هویت ما، در تاریخ ما نهفته است و چیزی نیست که مختص به این بیست تا سی سال اخیر باشد.

بررسی این علل و عوامل در ابعاد مختلف نیازمند کار پژوهشی همه جانبه از سوی جامعه شناسان، اقتصاد دانان، روانکاوان اجتماعی و تاریخ نویسان، بویژه در سده های اخیر است.

با نگاهی به تاریخ معاصر درمی یابیم که این پدیده همیشه در سطحی محدود وجود داشته و همیشه تجربه ها و تلاشهای فراوانی برای مقابله با این سیل ویرانگر صورت پذیرفته است، مانند بستن مرزها و یا محدود کردن ملت ها به اندیشه و تفکری خاص، ولی در نهایت با شکست همراه بوده است. البته، تسلیم بی چون و چرای این موج شدن و یکسره فرهنگ و سنن کهن خود را به فراموشی سپردن هم راه به جایی نمی برد.

در عصر دیجیتال یا عصر IT که هویت های ملی خود به خود و ناخواسته در حال تضعیف شدن هستند و همه کشورها به اجبار به سوی سیاست گذاری جهانی سازی قدرت های بزرگ جهان گام برمی دارند، حفظ هویت بسیار الزامی است. از آنجا که

مؤلفه های هویت ملی بیشتر در گرو ارزشهای مشترک جامعه است، باید هرچه بیشتر سعی شود تا تفاوت ها و ناهمگونی های فرهنگی در جامعه کاهش یابد. از این راه است که هویت ملی و فرهنگی جامعه تقویت می شود. «توجه به آداب و آیین رفتاری، مقاومت و ایستادگی در احیای ارزشهای گذشته، عنایت به نقش و عملکرد پدیده دین که به واسطه جوهر فطری ای که دارد، و رای تسلط زمان قرار دارد، بویژه در بخش سنتی جامعه مسلمان - زیرا مؤمنان پدیده دین را به چشم تجسمی از ابدیت می بینند - ارزشهای نشأت گرفته از دین، در قبال تغییرات اجتماعی، از توان پایداری بالایی برخوردارند. در عین حال، نباید از نظر دور داشت که ارزشهای دینی در کنش متقابل با تغییرات، همواره به واسطه پویایی درونی، از قابلیت انطباق برخوردارند. این انعطاف پذیری به هیچ وجه به معنی عقب نشینی در برابر تغییرات نیست و مشاهده می شود در پاره ای موارد امکان دارد پدیده دین، حتی بردیگر پدیده های اجتماعی ناظر و تأثیرگذار شود...» (نورایی، ۱۳۸۳: ۷۱).

از آنجا که غرب، افکار و عقاید خود را از راه تجهیز ماهواره و اینترنت و به طور کلی تکنولوژی بالا و به شکلی زیبا و جذاب ارائه می دهد، خواه ناخواه توجه جوانان را به خود جلب می کند. بر همین اساس، امروزه جهان صحنه مجادلات فرهنگی شده است. وسایل ارتباط جمعی در حال پیشرفت حیرت انگیزی است و هر کشوری، بویژه کشورهای غربی سعی می کنند که ارزشهای ملی و فرهنگی خود را به صورتی ارزشمند به جهانیان عرضه کنند. از طرف دیگر، موج جهانی شدن خواه ناخواه همه کشورها و جوامع را دربر خواهد گرفت؛ موجی که با سرعت و شتاب فراوانی در حال جریان است. با گسترش روزافزون و شگفت انگیز وسایل ارتباط جمعی، اندک اندک از فاصله های زمانی و مکانی کاسته می شود، مرزهای جغرافیایی فرو می پاشد و گرایش به همگون سازی پدید می آید. وسایل ارتباط جمعی همچون تلویزیون و اینترنت پیوسته سیلی از اطلاعات را به ذهن مخاطب خود سرازیر می کنند و حتی به مخاطب فرصت آن را نمی دهند که لحظه ای به تفکر پردازد و این چنین اندیشه های گوناگون

را به سمت و سوی مجرای معینی سوق می دهند که در نهایت منافع دولت های خود را تأمین کنند.

به این علت است که ما باید هر چه بیشتر به مؤلفه های هویت و ابعاد شکل دهنده آن- که امری نسبی و سیال و دارای جنبه های گوناگون زیر است- توجه بیشتری بکنیم:

۱- بستگی جغرافیایی: بستگی انسان و محیط زندگی او به لحاظ جغرافیایی و مکانی است. بستگی مکانی هر شخص بخشی از هویت اوست.

۲- بستگی فرهنگی و زبانی: زبان محور فرهنگ است و اصولاً فرهنگ در اطراف زبان پدید می آید...» (...، ۱۳۸۱: ۵ و ۶).

این ارتباط درباره زبان و فرهنگ ایرانی بخوبی مشهود است، زیرا از همان ادوار نخستین «زبان فارسی به عنوان زبان ارتباط ادبی» از هر سو گسترده بود. سلسله های ترک حامیان هنر و ادب فارسی شدند و آن را در آناتولی، نواحی تُرک نشین فرارود، و هند رواج دادند. بنابراین، حجم بزرگی از شعر و نثر فارسی در آن مناطق پدید آمد. در حقیقت، ادبیات فارسی نه فقط تولید ایران، بلکه از قلمرو فرهنگی گسترده تری بود، اما اندیشه خلاق از ایران ریشه گرفت و افکار، تخیلات و سبک های ایرانی سرمشق قرار گرفت. ارزیابی «توین بی» از نقش زبان فارسی ارزش آن را دارد که با تفصیل بیشتر نقل شود:

در جهان ایران مآب، پیش از آنکه تسلیم فرآیند غربی شدن گردد، زبان فارسی نوین، که با آثار عالی هنری شکل ادبی به خود گرفته بود... به عنوان زبان ارتباطی مشترک (Lingua franca) رواج یافت؛ و در اوج گستردگی خود، تقریباً در مرز قرنهای شانزده و هفده مسیحی گستره آن در این نقش، بدون انقطاع تا جنوب خاوری اروپا و جنوب باختری آسیا... امتداد داشت...» (یارشاطر و شیمیل، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۶).

بی شک، نقش زبان از میان عوامل سازنده هویت ملی بیش از هر عامل دیگری است. در واقع، انتقال فرهنگ هر ملت به وسیله زبان آن ملت صورت می پذیرد. زبان و

ادبیات یک جامعه پایه تفکر و آینه تاریخ آن جامعه است. زبان علاوه بر نقش پیام رسانی، باری عاطفی دارد که در هر فرهنگی، خاص خود آن فرهنگ است. در این راستا، زبان و ادبیات فارسی مهمترین جایگاه را هم از نظر زبانی و هم از جهت تاریخی - هنری در نگاهداشت هویت ملی و فرهنگی دارد و در جای جای آن، تاریخ، شیوه زندگی، خلق و خو، رفتار و عقاید، آداب و رسوم و عادات خود را می بینیم. ما با این زبان اندیشیده ایم، به حکمت و فلسفه، علم و هنر نقب زده ایم، حدیث نفس کرده، خرد ورزیده و عشق باخته ایم. از خیر و شر و پیروزی نور و شکست ظلمت و از جدالی همیشگی بین هرمزد و اهریمن و نیروهای خدایی و شیطانی سخن رانده ایم.

ادبیات کهنسال فارسی هم از لحاظ قدمت تاریخی و هم از جهت فکری و معنوی از چنان غنایی برخوردار است که به مثابه عنصری تمدن ساز و تأثیرگذار در صحنه های فرهنگ ملی و جهانی به کار گرفته شده است. با توجه به نقشه پراکندگی زبان فارسی و مراجعه به تاریخ ادبیات می توان به این امر پی برد. شهرهایی چون سمرقند، بخارا، دهلی، بلخ، قونیه، لاهور و... در قلمرو مرزهای کنونی این سرزمین جای نمی گیرند، اما نام هر یک از این شهرها، خاطره شاعران و سخنوران بزرگی را به یاد می آورد که همگی مایه افتخار و باعث مباهات همه جهانیان هستند. به هر حال، ادبیات فارسی شاهرگ حیاتی فرهنگ و تفکر ایرانی است.

بسیاری از ملل نوپا می کوشند تا با اعتلای هنر و ادبیات خود هویتی دست و پا کنند، اما ادبیات توانا و پویای ما درمهد خود بی ارج شمرده می شود. این در حالی است که هویت ما ایرانیان با زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، ارتباطی ناگسستنی دارد و بزرگ شمردن آن، بها دادن به هویت ملی این سرزمین است. به بیان دیگر، مهمترین محمل هویت ملی، ادب دیرپای ماست که اندیشمندان جهان در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند. دستمایه این ادب کهنسال از همان آغاز، رنج و عشق در راه آزادی و آزادگی بوده است. ذات فرهنگ ایرانی هرگز به خواری و زبونی تن در نداده و سلطه زور و شمشیر اقوام مهاجم نیز نتوانسته است به تنه این درخت تناور و بارور

آسیبی جدی برساند. از این روست که با هر قوم و ملتی که درآویخته ایم، او را به زیر سلطه فرهنگ و زبان و ادب و هنر خود درکشیده ایم.

کیست که رودکی، فردوسی، سنایی، نظامی، عطار، سعدی، مولانا و حافظ را شناسد؟ آثار این بزرگان و اندیشمندان مبین اندیشه والا و تابناک آنان و بیانگر هویت ملی مردمان این سرزمین است.

فردوسی در شاهنامه، که به بالغ بر چهل زبان زنده جهان ترجمه شده است، نه تنها هویت قومی ما، بلکه هویت زبانی ما را حفظ کرده است. شاهنامه با ارائه تصویری آرمانی از ایران پیش از اسلام، نمادهای اجتماعی بسیاری را زنده و پویا ساخته که پس از گذشت قرن‌ها در حافظه جمعی حفظ شده است. فردوسی با زبان گویا، ساده و حماسی خود، قوم ایرانی را در جامه رستم، شکست ناپذیر و جاودانه جلوه می‌دهد؛ قومی که مظهر خردمندی، شجاعت، آزادی و استواری است. همچنین زبان بی‌همتای فردوسی و کاخ بلندی که با شعر و هنر خود بنا می‌کند، باعث می‌شود تا هویت فرهنگی و زبانی ما که محمل دردها، شادی‌ها، جنگ‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، خرافات و باورهای ماست، در میان همه اقوامی که سرزمینشان به دست مهاجمان زیر و زبر گردیده، برجای بماند و ما را از آنان ممتاز سازد. وی خرد قوم ایرانی را با همین زبان پرفخامت به والاترین درجه، به نمایش گذاشت.

سعدی نیز در بیان آرا و اندیشه‌های انسانی و متعالی، با نمایش قشرها و صنف‌های گوناگون - از شاه تا درویش - حکمت قوی و سیر اندیشه ایرانی را پس از اسلام نشان داده است. وی در گلستان و بوستان خود تعمق، تأمل، بخشش و گذشت را می‌آموزد؛ آنچه را که فراگیر و جهان شمول است.

بزرگان و متفکران دیگر ایران هم سهم عظیمی در سازندگی و تعالی فرهنگ و تمدن جهانی دارند که بیان آن در این مختصر نمی‌گنجد و درباره هر یک از آنان، چون خیام، نظامی، مولوی، حافظ و دیگران می‌توان کتابها نوشت. اشاره ای به عرفان هم باید کرد

که بیش از هر زمینه ای توانایی جهانی شدن دارد. اندیشه و آرایه‌ی که در لابه لای آثار و سخنان عرفای نامی این سرزمین آمده، به اندازه ای است که امکان بیان اختصاری آن در کتابهایی چند هم وجود ندارد. ادب عرفانی ما نیز بیانگر همان افکار و اندیشه‌های شاعران است؛ با این تفاوت که قداستی عارفانه و شاید دردمندانه تر دارد، با زبانی عاشقانه و رمزآلود که اندوه درون آدمی را شرح می‌کند. عرفان ما به زیباترین صورت از اساسی‌ترین نیاز فطری انسان؛ یعنی عشق سخن می‌گوید، از عشق به مبدأ هستی که در هر لحظه در همه جا جاری است، از آمدن‌ها و رفتن‌ها، از بازگشت به او و شناخت خویشتن خویش و... .

اکنون برماست تا این میراث ارزنده را با جدیتی راستین - و نه با تردید و ریاکاری - حفظ کنیم و پرچمداران آن را ارج نهیم و زبان شیرین فارسی را که این اندیشه‌های بلند به وسیله آن به دست ما رسیده است، پاسداری کنیم، زیرا همان طور که اشاره شد، «زبان فارسی، یکی از عناصر تشکیل دهنده هویت فرهنگی و ملی و اجتماعی ماست؛ زیرا مهم‌ترین دلیل ایرانی بودن ما ایرانیان این است که به زبان فارسی سخن می‌گوییم. بنابراین هر آسیبی که به زبان فارسی و هویت آن وارد شود، آسیبی است که به فرهنگ و هویت ملی ما وارد شده است» (فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۲۰۸).

۴- «بستگی‌های فکری، دینی، اخلاقی و اجتماعی: در اینجا نیز چند محور عمده وجود دارد که ابعاد آن کاملاً درهم تنیده است. نوع اندیشیدن، دین و مذهب، اخلاقیات و در نهایت اجتماعیات، که به نوعی برآیند عناصر قبل از خود است، نقش اساسی در شکل دهی هویت گروهی دارد» (...، ۱۳۸۱: ۷) طبعاً، بدون شناخت درست این معیارها، نمی‌توان هویت ایرانی را تبیین نمود و حدود آن را تشخیص داد. آنچه مهم است، شناخت مقدار نفوذ و سهم هر یک از این مسائل در ساختار هویتی ایران است (همان: ۸).

با توضیح مقدمات فوق درباره هویت ایرانی و مؤلفه‌های آن در شاخه‌های مختلف، بویژه زبان و ادبیات فارسی، جا دارد که درباره ارتباط انواع هنر و هویت - که موضوع

اصلی مقاله حاضر است - بحث شود. اگرچه دامنه این گفتار با توجه به مقوله‌های مختلف هنر ایران زمین - آن هم در طول چند هزار سال - بسیار گسترده و پرفراز و نشیب است، اما ناچاریم هرچند به اختصار به این مطلب پردازیم.

آنچه بیش از همه هویت ملی - اسلامی ما را در عرصه جهانی، بویژه دنیای غرب در کنار ادبیات، فرهنگ، تاریخ، تمدن و دیگر عناصر سازنده تاروپود یکایک ما ایرانیان حیات بخش و پویا و مداوم و زنده نگاه می دارد، همانا هنر در اقسام و ابعاد گوناگون آن است؛ هنری که از اعصار گذشته تاکنون عناصر لذت بخش و تأثیرگذار آن در رگ و پی مردم این سرزمین و آفرینندگان و پاسداران صدیق و راستین آن ریشه دوانده است. اگرچه جلوه های این هنر به مرور زمان در دوران اخیر کم رنگ شده است و آن درخشش گذشته را در میان نسل امروز ندارد، ولی هیچ گاه فراموش شدنی نیست و نمی توان آن را به آسانی از لوح خاطر شست. هنرهایی که ما ایرانیان همیشه بدانها سرفرازیم و همواره به داشتن آنها مباهات کرده ایم - علاوه بر آداب و سنتی که ویژه شرقیان از جمله ایرانیان است؛ همچون مهمان نوازی، نوع دوستی، ایثار، بخشندگی، جوانمردی و هزاران خلق و خوی انسانی و بشری که ادبیات و عرفان و فرهنگ هزاران ساله ما گویای آن است - عبارتند از: «نقاشی، موسیقی، معماری و هنرهای کوچک، چون ۱- خطاطی و تذهیب؛ ۲- صحافی و تجلید؛ ۳- سفال سازی؛ ۴- نساجی و قالی بافی، - منبت کاری و کنده کاری روی عاج و استخوان و ۶- فلزکاری، شیشه و بلور» (شریف، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۷۱). آثار بی شماری در زمینه های گوناگون هنری که ایران به جامعه جهانی عرضه کرده است که به تعبیر پرفسور آرتور اپهام پوپ، محقق بلند نام امریکایی «هدیه دایمی ایرانیان به تمدن جهان» محسوب می شود. ایرانیان نه تنها زبان و ادب خاص خود را دارند، بلکه هنرها و صنایع ویژه ای نیز به نام آنان ثبت است که مظهر کمال و قابلیت استثنایی بر آنها خورده است و در هیچ جای جهان، مثل و نمونه ای نمی تواند داشته باشد. ساختمانهای ایرانی از اسلوب معین برخوردار است. قالی ایران و

فرشهای دیگر آن به همین گونه ممتاز است. کاشی کاری، منبت کاری، مقرنس کاری، خاتم کاری و بسیاری از صنایع دستی کشور من به گونه ای است که تا امروز در عالم رقیبی به خود ندیده است (شعبانی، ۱۳۸۳: ۴۲-۴۳).

آری، این هنرها در طول زمانهای گذشته مؤلفه های ارزنده ای در جهت بازتاب هویت اصیل هر ایرانی است. در اینجا به اختصار به آنها می پردازیم:

خطاطی

در ایران، پس از فتح اسلام، هنرمندان بومی خطوط مورد قبول اعراب و نیز انواع فنون تذهیب را که در آن زمان در دیگر سرزمینهای اسلامی رواج داشت، گسترش داده، اعتلا بخشیدند.

با این همه، خطاطان ایرانی در زمان فرانروایی سلجوقیان بزرگ به طور کلی در کار خطاطی قسمت های عمودی حروف را نمایان تر و متمایزتر از قسمت های افقی آن می نوشتند. تذهیب و خطاطی به دست آمده از زمان سلجوقیان، متنوع و غنی و به غایت زیباست، زیرا ذوق ایرانی از سنت ماننی نیز بهره داشت. ماننی (قرن سوم میلادی) خود به عنوان نقاشی چیره دست شهره بود، ولی شاگردانش نیز در کار تذهیب های زیبا و خوشنویسی معروف بودند. نمونه های آثار پیروان ماننی در آسیای مرکزی در حوضه تورفان از دل خاک بیرون کشیده شده است. این امر بخوبی نشان می دهد که خطاطان و هنرمندان ایرانی، در عین پذیرفتن خط عربی و شیوه خطاطی به ذوق بومی خود نیز مجال ظهور داده اند.

احتمالاً در قرن هفتم بود که در ایران مکتب جدیدی در خط نویسی متولد شد که نام تعلیق بر آن نهادند.

این هم از بازی های روزگار است که اخلاف هلاکو که مسؤول کشتار میلیونها مسلمان و قتل آخرین خلیفه عباسی بودند، وقتی که اسلام آوردند، به حمایت از خوشنویسی برخاستند. در پرتو حمایت این شاهان نومسلمان که به نام ایلخانیان فارس معروفند، آثار زیبای بسیاری به وجود آمد. اولجایتو، محمد خدابنده یکی از بزرگترین

حامیان این هنر شناخته شده است. شاید در زمان حکومت ایلخانیان (۶۵۴-۱۲۵۶/۷۵۰-۱۳۴۹) بود که اوراق مذهب کتابها نخستین بار با نقشهای تزئینی انتزاعی زینت یافت. این را باید ناشی از نفوذ چینی‌ها دانست که نقاشی را مجاز می‌شمردند، و خطاطی چون شاخه‌ای از نقاشی به حساب می‌آمد، ناگزیر تحت تأثیر آن قرار گرفت. در نسخه‌های خطی مذهب این دوره ترکیبات هندسی بسیار زیبا و دلربایی دیده می‌شود؛ رنگ‌های مورد توجه، رنگهای طلایی و آبی بوده است. استعمال ریزه‌های زر از ممیزات تذهیب کاری‌هایی بود که پیروان مانی به آن می‌پرداختند.

شک نیست که هنرمندان ایرانی هیچ‌گاه میراث ملی خود را فراموش نکردند و رنگهای زمینه، مخصوصاً طلایی و آبی را که تضاد آشکاری با دیگر رنگها در صحنه مقدم داشت، با مهارت و دقت تمام به کار می‌بردند.

در دوران حکومت تیموری در ایران خط و خوشنویسی به اوج کمال خود رسید. در زمان فرمانروایی آنان تحول ژرفی در هنر خطاطی پدید آمد و نستعلیق که نوع بسیار تکامل یافته‌ای از خط است، و زیبایی و استواری و چشم‌نوازی نسخ و تعلیق را یکجا در خود جمع دارد، ابداع شد... (شریف، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۷۲-۲۷۳).

خطاطی و تذهیب، آن‌گونه که در پرتو حمایت تیموریان پرورده شد، در زمان صفویان نیز که معاصر مغولان بزرگ بودند و هند را از نعمت نقاشی مینیاتور بهره‌مند ساختند، به شکوفایی خود ادامه داد. یکی از مشهورترین خطاطان عصر صفوی میرعلی هراتی بود که نسخه‌ای از یکی از مثنوی‌های جامی را فراهم آورد. هنر کتاب‌سازی - خطاطی و تذهیب - ارجمندترین و نامدارترین نماینده خود را در میرعماد کاتب یافت که نامش هنوز یادآور ظرافت و چشم‌نوازی و زیبایی خط است (همان: ۲۷۳).

تذهیب کاری و نقاشی با طلا نیز در زمان صفویان ترقی کرد و به اوج سنت ساسانی خود رسید (همان: ۲۷۴).

ایرانیان، در صنعت سفال سازی و سرامیک و همچنین در نقوش روی ظروف سرآمد بوده‌اند. گیرشمن می‌گوید: « هنر سفال سازی در فلات ایران به واسطه مرغوبیتش مرتباً به مناطق دورتری اشاعه می‌یافت...» (نیر نوری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۶).

... در صنعت لعاب سازی ایرانیان از همه ملل پیشتر بودند. از اواسط هزاره سوم قبل از میلاد یک نوع لعاب سبز و آبی یا زرد کم رنگ در شوش تهیه می‌کردند... بنا به نوشته موجود در یک سالنامه قدیمی چینی، لعاب را چینی‌ها از ایرانیان فراگرفته‌اند. اختراع دیگر ایرانیان نقوش جلادار بود. در صنعت ذوب فلزات نیز ایرانیان پیشقدم بوده‌اند. تا دوره صفویه و اوایل دوره قاجاریه هنوز فولادهای ایران که برای ساختن شمشیرهای آبدیده به کار می‌بردند، مورد توجه بود و کشورهای اروپایی همه در پی تقلید آن بودند... در صنعت نساجی و قالی بافی نیز ایرانیان سهم بزرگی داشته‌اند و تا دوره صفویه پیشرفتهای ایران در صنعت نساجی در جهان صنعت همچنان چشمگیر بود (همان: ۶).

در باره قالی بافی در ایران، منابع فراوانی نشانه‌هایی از قدمت این هنر در گذشته‌های دور به دست می‌دهند که به اختصار به این مطلب می‌پردازیم:

قالی بافی در امپراتوری ایران سنتی دیرین بوده است. گرنفون نوشته است که در دوره هخامنشیان شهر کهن «ساردنیس»- که آن زمان در تصرف ایرانیان بود- به قالی‌های خود فخر می‌کرده است. نقش قالی ایران دارای دو اسلوب اصلی است که با یک نگاه می‌توان آنها را از هم تمیز داد: یکی شکسته، که در آن تنها اشکالی به خط مستقیم به کار برده می‌شود و دیگری گردان که تقریباً همه خط‌های آن منحنی است. از این دو، نقش شکسته بسیار قدیمی‌تر است و تا قرن‌ها نقشی جز همان در قالی به کار نمی‌رفت. گواه این امر تصویرهایی از قالی است که در مینیاتورهای ایرانی به جا مانده است (تواضعی، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

درباره فرشهای دوره ساسانی اطلاعات گوناگونی در دست است. مهمترین فرشی که در اغلب کتب تاریخی اسلامی درباره آن سخن رفته است، فرش خسرو، معروف به

بهارستان یا بهار خسرو است که اعراب آن را « بساط الشتاء» خوانده اند. این فرش را قالی بافان زمان از ابریشم و گلابتون و تارهای سیم و زر بافته بودند. نقش متن قالی باغی را نشان می داد با گل‌های زیبای بهاری و درختان و میوه و مرغان زیبا که برای هر رنگی، گوهری بدان رنگ در میان تاروپود قالی به نخ کشیده بودند.

طبری نخستین تاریخ نویسی است که فرش نفیس بهارستان را برای ما توصیف کرده است... بنا به گفته پرفسور پوپ، از میان همه هنرهای ایران قالیبافی در مغرب زمین معروفتر و محبوبتر است. از زمان هانری هشتم تاکنون، گردآوری قالی ایران در اروپا با شوق تمام معمول است. در آن دوره بود که دوک باکینگهام قراردادی را معوق گذاشت تا یک قطعه قالی ایران را که چشمش در گرو آن بود، به چنگ آورد. بعضی از نقاشان معروف اروپا مانند وان دایک (Van Dike) و روبنس (Rubens) قالیهای ایرانی داشتند و از زیبایی آن لذت می بردند و بارها در پرده های نقاشی خود از آنها استفاده می کردند و اهمیت قالیهای ایرانی را در نظر همشهریان خود و اروپاییان بیشتر ساخته اند» (نیرنوری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۷۰).

پرفسور پوپ در بررسی هنر ایران خود می نویسد:

«این نظر جهانی درباره قالیهای ایرانی به عنوان زیباترین چیزی که تاکنون به دست بشر ساخته شده، بخوبی مورد تأیید قرار گرفته است.» پرفسور پوپ در زیر همین صفحه، نام هشت قالی ایران را که شاهکار هنر قالی بافی جهان است و هر کدام می تواند مدعی اینکه بهترین قالی جهان باشند، داده است (همان: ۲۷۱).

امروزه بسیاری از کشورها از روی نقشه های اصیل قالی ایرانی برای ساختن قالیهای ماشینی و سایر پوششهایی که برای کف اتاقها تهیه می کنند، استفاده می نمایند. جغرافی نویسان عرب در آثار خود آورده اند که ایالت مازندران در سده سوم هجری، یکی از مراکز مهم قالی بافی بود و پس از آن خوزستان و فارس به شهرت مرکزیت قالی بافی رسیده اند.

میناتورسازان تبریز در دوره مغولی، قالیهای ایرانی با طرحهای هندسی و انواع جانوران

نقش پرداخته را در آثار خود نشان داده اند... طرح لچک ترنج از طرحهای سده نهم و دهم بوده که برای تزئین روی جلدها در نسخه های خطی آن زمان به کار برده می شده است. احتمالاً این گروه از کهنه ترین قالیهای ایرانی هستند که محفوظ مانده و موزه ها و مجموعه های خصوصی آنها را ضبط کرده اند (تواضعی، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

ذکر قالی قزوین در نوشته های کشیشان فرقه کرملی (از مسیحیان) متعلق به ۱۶۰۷ میلادی آمده است... قالی استثنایی دیگری به نام « چلی » با طرح ترنج به جای مانده، که اینک در موزه ویکتوریا و آلبرت نگهداری می شود، از دیگر قالیهای نفیس و کهنه ایرانی است (همان: ۱۲۵؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک: فرای، ۱۳۸۵: ۲۰۱-۲۰۲؛ شریف، ۱۳۶۷: ۲۸۲-۲۸۳).

آیا وجود این همه آثار و مدارک که فقط فهرست آنها چندین مجلد کتاب قطور در زمینه های گوناگون هنری را به خود اختصاص می دهد، برای به نمایش گذاشتن هویت هنری ایران - در کنار سایر مؤلفه های هویت ساز، بویژه جنبه های فرهنگی، علمی، ادبی و عرفانی و مهمتر از همه شاهکارهای ادبی جهانی - در عرصه فرهنگ و هنر جهانی کافی نیست؟

اگر نظری اجمالی به فهرستها، کتابشناسی ها و منابع داخلی و خارجی به زبانهای گوناگون که درباره مظاهر فرهنگ و تمدن، بویژه هنر ایران نوشته شده، بیفکنیم، خواهیم دید که در آن زمان که برخی از کشورهای متمدن امروز جهان هنوز در مراحل ابتدایی حیات مادی و نیازهای اولیه خود دست و پا می زدند، ما وارث یکی از بزرگترین تمدنهای جهان بوده ایم و در انواع شاخه های علم و ادب و فرهنگ و هنر صاحب ابتکار و ابداع - که متأسفانه امکان برشمردن عناوین آنها هم در این مختصر نیست - بوده ایم. کافی است کتابهای سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان (تألیف عبدالحمید نیر نوری در دو جلد) یا کتابشناسی ایران از یحیی ماهیار نوابی (فعالاً در ۹ جلد) و کتاب میراث ایران زیر نظر آربری و کتاب هنر ایران آرتور پوپ و بسیاری کتابهای دیگر در این باره دیده شود؛ آن گاه با افتخار و سربلندی می توانیم بگوییم که

سهم ما از نظر فرهنگ و هنر در عرصه هنر جهانی چه اندازه است؛ آثاری که هر کدام از آنها می‌تواند شاخصه و بیان‌کننده هویت اصیل هنری ما ایرانیان باشد.

حجم سفرنامه‌های بسیاری که خارجی‌ها درباره ایران نوشته‌اند، حکایت از این دارد که ایران سرزمینی خالی از جنبه‌های علمی، فکری، فرهنگی، ادبی و هنری نبوده - علی‌رغم تمام حُب و بغض‌ها و سوءنیت‌ها و منفعت‌طلبی‌ها - فقط «به استناد کتابشناسی ایران (ماهیار نوایی، ۱۳۵۷، ج ۴) حدود ۲۶۵۲ سفرنامه درباره ایران توسط خارجی‌ها نوشته شده است» (کراچی، ۱۳۸۱: ۶).

آری، در لابه‌لای این کتابها - هر چند همان‌طور که قبلاً بدان اشاره شد در بسیاری از موارد بی‌غرض و منصفانه نیست و جای بحث بسیار دارد - حقایقی نهفته است که نبوغ ایرانی را در اثبات هویت خود به روشنی جلوه‌گر می‌سازد.

از دیگر جلوه‌های هنر ایران صنعت میناسازی است. «مولینه» در کتاب *تاریخ و فن میناسازی* معتقد است که میناهای ساخت بیزانس که در ردیف بهترین میناهای دنیا به شمار می‌رود، از هنر میناسازی ایران الهام گرفته است و بنا بر عقیده وی شاید قدیمترین مدرک میناسازی موجود در جهان، اثر هنرمندان ایران عصر ساسانی باشد (نیر نوری: ۲۳۶).

ایرانیان در فن نساجی و پارچه‌بافی سرآمد اقران بودند و سهم صنعتگران ایرانی در پیشرفت این صنعت در جهان بسیار چشمگیر است... «دکتر هانس وولف می‌نویسد که سهم صنعتگران ایرانی در پیشرفت صنایع در هیچ‌جا بهتر از توسعه و پیشرفتی که نصیب آنها در صنعت نساجی شده، چشمگیر نیست» (همان: ۲۴۵).

در صنایع دیگر، چون رنگرزی منسوجات، میناکاری، ترصیع فلزات، چرمسازی و تجلید نیز ایرانیان قدرت و مهارت فوق‌العاده خود را به جهانیان عرضه می‌کردند و این صنعتگران که باز تا دوره صفویه همچنان هنر پیشرفته‌ای داشته‌اند، کالاهای خود را به سراسر جهان شناسانده و اختراعات خود را در اختیار جهانیان قرار می‌دادند.

اگوست شوازی (Auguste Choisy) در **تاریخ معماری** خود می نویسد:
«منشأ اولین معماری مسیحی از ایران است (نیر نوری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷). نفوذ معماری
ایران در کشورهای اسلامی، بویژه ترکستان و هندوستان بسیار روشن است. همچنین
نفوذ ایران در معماری بلغارستان و ارمنستان و سایر کشورهای خاورمیانه و شرق اروپا
کاملاً مشهود است.

در موسیقی و اختراع آلات موسیقی نیز ایران سهم عمده ای دارد. ایرانیان بازیهای،
چوگان و نرد و استفاده از حیوانات برای شکار را در جهان رواج دادند و موجب رواج
شطرنج در جهان شدند.

ایرانیان در زمینه افکار و معنویات نیز در تمام شئون مدتی بسیار طولانی جهان را
مستفیض کرده اند.

خلاصه، بحث پیرامون جنبه های هنر ایران که یکی از اصیلترین و مهمترین
مؤلفه های هویت ایرانی به شمار می آید، بسیار گسترده تر و وسیعتر از آن است که در
این عبارات کوتاه گنجانده شود. جلوه های هنر ایرانی محدود به چند شاخه نیست. در
هنرهای معماری، خوشنویسی، تذهیب، مینیاتور، نقاشی، میناسازی، قالی بافی، پارچه
بافی، صحافی، جلد سازی و دیگر صنایع ظریف (از جمله سفال سازی، لعاب سازی،
سرامیک و نقوش جلا دار علاوه بر پیشرفته ها و ابتکارات علمی و فرهنگی و ادبی، ایران
از دیر زمان تا چند سده اخیر بسیار خوش درخشیده است که هنوز هم، اگر بخواهیم
شاخصه های مهم هویت ملی خود را بیان کنیم، بدون شک هنر و اقسام آن از امتیاز
والا و بالایی برخوردار است.

فکر می کنم ذکر مطالب فوق به عنوان مثنی نمونه خروار برای نشان دادن سهم هنر
در هویت ایرانی بسنده باشد. فقط برای تأیید مجدد ارزشهای هنری ایران، چند مطلب
از نوشته های خاورشناسان نقل می گردد:

گیرشمن می نویسد: «هنرسانانی به منزله پلی بین تمدن های کهن آسیا و تمدنهای قرون
وسطای اروپا به شمار می رود.» (نیر نوری، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۳۵). آربری می نویسد: «تحقیقات

دانشمندان امروزی رفته رفته ثابت می‌کند که ریشه اصلی بسیاری از اصول مربوط به طرز فکر و ادبیات اروپایی در حقیقت از ایران آب می‌خورد است» (همان: ۸۸).

گروسه در کتاب *روان ایران* درباره فرهنگ و تمدن ایران می‌نویسد: «اگر یک نفر خارجی را رخصت اظهار نظر باشد، باید گفت که ایران حق بزرگی به گردن بشر دارد، زیرا به شهادت تاریخ، ایران با فرهنگ نیرومند و ظریفی که در طی قرون به وجود آورده، وسیله تفاهم و توافق و هماهنگی را میان ملل ایجاد نموده است. در اثر افکار ایران و در اثر اشعار ایران، نژادهای مختلف دارای ایمان و عقیده مشترک شده‌اند. شعرای ایران - چنانکه گفتیم - جهانی را متمتع نموده‌اند. احساساتی که ابراز می‌دارند، مستقیماً یک نفر فرانسوی را مانند یک نفر هندی و یک نفر ترک را مانند یک نفر گرجی متأثر می‌سازند. عرفای ایران با وجود اینکه مسلمان هستند، همان قدر قلب یک مسیحی را به تپش درمی‌آورند که دل یک برهمن را و به همین دلیل تعلق به تمام بشریت دارند...»

بنابه نوشته پرفسور گیب، استاد زبان عربی دانشگاه لندن هنگامی که به گذشته نظر افکنیم می‌بینیم، که علوم و ادبیات مشرق زمین به منزله خمیر مایه‌ای بود؛ به طوری که نفوذ روحیات و افکار شرق روح تاریک مردم قرون گذشته مغرب زمین را روشن و آنها را به عالم بزرگتری هدایت کرده است و بیشتر آنچه به نام مشرق زمین به اروپا رسید، از ایران بود» (همان: ۸۹۰).

نتیجه‌گیری:

آری هویت اصیل ما ایرانیان در فرهنگ، هنر، ادبیات و عرفان ماست؛ عرفانی که خیال همزیستی و دوستی با مردم جهان را توصیه می‌کند، نه دشمنی و عناد را:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

(حافظ)

اینجاست که ما باید هرچه بیشتر به هویت ملی و شاخصه‌ها و مؤلفه‌های آن، بویژه در بعد فرهنگی، ادبی و هنری روی بیاوریم که به مرور زمان ملتی بی ریشه و توخالی معرفی نگردیم؛ آن هم در دوره‌ای که قدرتمندان و سلطه‌جویان زیرکانه و هوشیارانه از هر سو در تلاش غارت ثروتهای عظیم ملی و فرهنگی ما هستند. نمونه اخیر آن انهدام تپه‌های تاریخی در جیرفت کرمان و غارت هزاران قطعه اشیای قیمتی و گرانبهاست که مبلغ شش میلیارد یورو (-/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۵۴۰۰ تومن) قیمت آن را برآورد کرده‌اند (نظمی افشار، ۱۳۸۳: ۴۸).

آری، هویت ما اینها و هزاران نمونه دیگر از این دست است. آخر چرا ما به خود نمی‌آییم و قدر این نعمتهای عظیم و بزرگ را نمی‌دانیم؟ آثاری که حتی یک قطعه از آنها می‌تواند ملتی را در سراسر جهان سرافراز کند. کوه سخن اینکه «هر قدر ملتی از گذشته تاریخی و فرهنگی خویش آگاهی بیشتر و عمیقتری داشته باشد، بدون شک با قاطعیت و ایمان بیشتری برای حفظ موجودیت و اعتبار خود و مطرح بودنش در سطح جهانی خواهد کوشید. ملتی که پیوند خویش را با گذشته خود نبریده و به این گذشته و فرهنگ آن با احترام، ولی با دیدی کنجکاو و جستجوگر می‌نگرد، توان آن را خواهد یافت تا با آگاهی از نارساییها و اشتباهات و ضعفهایی که دامنگیرش گردیده و او را از حرکت و پیشرفت باز داشته است، بدون آنکه خویشتن را ببازد و احساس تباهی کند، رهایی یابد» (ورجاوند، ۱۳۶۸: ۲۳).

منابع

- ۱- تواضعی، شهپر. (۱۳۸۳). «قالی، نمکدان و سفره ایرانی»، ماهنامه فرهنگی، علمی و خبری گزارش گفت و گو، از مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها، س ۳، ش ۱۴، آذر و دی، صص ۱۲۳-۱۲۷.
- ۲- شعبانی، رضا. (۱۳۸۳). «هدیه ایرانیان به تمدن جهانی»، گزارش گفت و گو، از مرکز گفت و گوی تمدن‌ها، س ۳، ش ۱۱، مرداد و شهریور، صص ۴۲-۴۳.

- ۳- کراچی، روح انگیز. (۱۳۸۱). دیدارهای دور پژوهشی در ادبیات سفرنامه ای همراه با کتابشناسی سفرنامه ای فارسی، تهران: نشر چاپار.
- ۴- فرای، ریچارد. (۱۳۵۸). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش.
- ۵- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۰). لغت سازی و وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی و...، تهران: حوزه هنری پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- ۶- نظمی افشار، محمد صادق. (۱۳۸۳). «از کرمان تا سومر انهدام تپه های تاریخی در جیرفت کرمان»، *آناهید، ماهنامه پژوهش های ایران شناسی*، آبان و آذر، صص ۴۲-۴۹.
- ۷- نورایی، مهرداد. (۱۳۸۳). «تعامل فرهنگها و هویت اجتماعی»، *ماهنامه فرهنگی، علمی و خبری گزارش گفت و گو*، از مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن‌ها، س ۳، ش ۱۴، آذر و دی ۱۳۸۳، صص ۷۰-۷۲.
- ۸- نیر نوری، عبدالحمید. (۱۳۷۵). *سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان*، مجلد اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۹- _____ (۱۳۷۷). *سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان*، مجلد دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۰- ورجاوند، پرویز. (۱۳۶۸). *پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۱- یارشاطر، احسان؛ شیمیل، آنماری. (۱۳۸۱). *حضور ایران در جهان اسلام*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات مروارید.

برای اطلاع بیشتر:

- ۱- رستگارفسایی، منصور. (۱۳۸۱). «فردوسی و بازجستن هویت ملی»، تهران: طرح نو، صص ۳۵۴-۳۹۳.

۲. _____ (۱۳۸۱). فردوسی و هویت شناسی ایرانی، مجموعه مقالات

درباره شاهنامه فردوسی، تهران: طرح نو.

۳- الطائی، علی. (۱۳۸۳). بحران هویت قومی در ایران، تهران: نشر شادگان، چاپ دوم.

۴- نورایی، مهرداد؛ ربیع زاده، سوسن. (۱۳۸۲). «مفهوم هویت در آثار سعدی» در کتاب شناخت مفاهیم سازگار با توسعه، به سرپرستی حمید تنکابنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۵۳-۶۹.

۵- ولی، وهاب. (۱۳۵۱). «نقش هنر در بازآفرینی واقعیت اجتماعی عهد مغول»، مجله

دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، س ۸، ش ۴، زمستان، صص ۹۵۶-۹۷۹.

